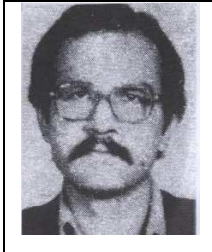


رفیق حمید رضوان



رژیم جمهوری اسلامی از بدو تأسیس خود، ماهیت ارتجاعی، ضد دموکراتیک و ضد انقلابی خویش را نه فقط در جهت گیری های کلی تاریخی و طبقاتی، بلکه همچنین در عمل کردهای روزمره و اقدامات بلاواسطه اش نیز آشکارا به نمایش می گذاشت. شکار و کشتار انقلابیون و مدافعین دموکراسی که از نخستین ماه های پس از سقوط

رژیم سلطنتی به دست عمال رژیم جمهوری اسلامی صورت گرفت، یکی از عیان ترین نمودهای ماهیت این رژیم بود. اگر دموکراسی در ایران پا می گرفت، دیگر برای ولایت فقیه جایی نمی ماند؛ و از این رو برای استقرار ولایت فقیه، می بایست دموکراسی ریشه کن می شد. رژیمی که ذاتاً با حق حاکمیت مردم سر جنگ داشت و هنوز شش ماه از عمر منحوسش نگذشته، لشگرکشی فاشیستی برای سرکوب خونین حق خود مختاری خلق قهرمان کردستان را ترتیب داد، از دموکراسی و از جمله از مقاومت خلق گرد آن چنان در وحشت بود که حتا از رفت و آمد ساده افراد میان کردستان و سایر استان های کشور احساس خطر می کرد. رژیم افراد بسیاری را به خاطر رفت و آمد به کردستان - حتا در موارد زیادی بدون آن که هیچ گونه دلیلی برای ارتباط آنها با جنبش خلق گرد در دست داشته باشد- دستگیر، زندانی، شکنجه و شهید کرد؛ و رفیق حمید رضوان نیز یکی از همین ها بود.

رفیق حمید رضوان به همراه یکی از رفقاییش، در تاریخ 21 بهمن سال 58 به هنگام بازگشت از یک سفر کوتاه به کردستان، توسط پاسداران دستگیر شد. آنان را به زندان مراغه بردند و برای آن که روشن شود چرا به کردستان رفته بودند، آنان را حدود دو هفته با شکنجه های زیاد تحت بازجویی گرفتند و حتا مراسم اعدام ساختگی برایشان ترتیب دادند. اما چیزی دستگیرشان نشد و مدرکی به دست نیامد. چهارم اسفند 58 برای شکنجه های مؤثرتر و بازجویی های حرفه ای تر به کمک ساواکی های تازه مسلمان شده، آن دو را همراه یک گروه پاسدار مسلح، روانه کشتارگاه اوین در تهران کردند. در نیمه راه، به علت سرعت زیاد در یخ بندان و فقدان زنجیر چرخ، ماشین حامل رفقا با یک تریلر تصادف کرد. راننده کشته شده و رفیق رضوان و رفیق همراهش به سختی مجروح شدند. با وجود انتقال زخمی ها به بیمارستان امام صادق در قزوین،

پاسداران، پزشکان بیمارستان را از هرگونه اقدام درمانی در مورد دو رفیق ما منع کردند و در نتیجه، رفیق حمید رضوان در ساعت 3 بعد از ظهر روز بعد، یعنی پنجم اسفند 58 از شدت جراحی و جلوگیری پاسداران از مداوای او، به شهادت رسید.

پاسداران جنایت پیشه رژیم ولایت فقیه، بی آن که از این حادثه اندک تأثیری به خود راه دهند، کماکان از مداوای رفیق دیگر نیز که دچار شکستگی دست و پا شده بود، ممانعت کردند. این بربریت و سبّیت، اعتراض پزشکان و پرستاران بیمارستان را چنان برانگیخت که پاسداران ناگزیر از عقب نشینی شدند. این رفیق پس از گچ گرفتن دست و پا، به زندان اوین منتقل گردید و در سلول انفرادی تحت بازجویی قرار گرفت. سرانجام بی هیچ توضیحی او را در 23 اسفند 58 آزاد نمودند. وی که به همین سادگی، رفیق خود را با آن طرز فجیع از دست داده و خود در انتظار فلج کامل دست خویش بود، هنگام خروج از اوین، به اعتراض از زندان بانان می پرسد: «جرم ما چه بود؟» پاسخ می دهند: « تو مجرم نبودی، حمید رضوان عمرش به دنیا نبود، ولی عمر تو به دنیاست!» - همین !

شهادت رفیق حمید رضوان را در اثر ممانعت عمال مزدور و قسی القلب رژیم ولایت فقیه از مداوا و معالجه پیکر مجروح و استخوان های درهم شکسته وی باید از نمونه های فجیع ترین و تکان دهنده ترین شکنجه گری های ضد بشری رژیم جمهوری اسلامی به حساب آورد؛ نمونه ای که در نوع خود منحصر به فرد نبوده و موارد بسیاری از این دست در عمر رژیم بهیمی ولایت فقیه به وقوع پیوسته است.

اما تاریخ به انتقام برمی خیزد! اینک رژیم جمهوری اسلامی است که با پیکری درهم شکسته و در حال خون ریزی جان می کند و رعشه های مرگ را تجربه می کند. دیری نخواهد پائید تا مردم ستم کشیده ایران، بر جسد متلاشی این عفریت طاعونی بایستند و بگویند: « عمر تو به این دنیا نبود» !